

بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل

طاهره ابراهیمی فر^۱
دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
سیدعلی منوری
استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی
(تاریخ دریافت ۹۴/۴/۱۵ - تاریخ تصویب ۹۴/۶/۲۷)

چکیده

روابط بین‌الملل در عصر جنگ سرد تصویری متصلب از نهادهای امنیتی حاصل می‌کرد، چراکه تصور نهادهای بین‌الملل همچون تصور سایر پدیده‌های روابط بین‌المللی ریشه در معادلات سیاسی - ایدئولوژیک دنیای دوقطبی داشت. با پایان یافتن جنگ سرد و گذار از چشم‌انداز خردگرایی به چشم‌انداز تأمل‌گرایی این فرصت فراهم آورد که نظریه‌پردازی درباره نهادهای امنیتی تحول یابد. این امر بیش از پیش در خصوص نظریه‌های طرح شده در خصوص دلایل تداوم موجودیت سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) عینیت یافت. بدین ترتیب درک موجود از پدیده «نهاد امنیتی» همچون سایر پدیده‌های روابط بین‌المللی مشروط به مقتضیات نظری در عصر جنگ سرد در دوره پساجنگ سرد تغییر یافت. از این نظر و با توجه به مقتضیات پس از جنگ سرد، بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی ضرورت می‌یابد. این مقاله تلاشی است در جهت بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل. این مقاله با استفاده از ابداعات دیدگاه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ و سازه‌نگاری در صدد توضیح وضعیت بدیلی

Email: dr_ebrahimifar@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

جهت مطالعه موجودیت نهادهای امنیتی می باشد. در واقع می توان چنین عنوان کرد که با استفاده از هر دو چشم انداز خردگرا و تأمل گرا در روابط بین الملل زمینه مناسبی فراهم می شود که با تکیه بر عناصر طرح شده توسط نظریه های مذکور مطالعه نهادهای امنیتی را یک گام به جلو برد و با فضای پساجنگ سردی در روابط بین الملل منطبق ساخت.

واژگان کلیدی: نهادهای امنیتی، منافع، ادراک، جامعه، اضطرار، هویت.

مقدمه

تجربه پیشینی ما از پدیده نهاد امنیتی به صورت‌های انضمامی در روابط بین‌الملل باز می‌گردد. از این نظر با توجه به مشروط بودن این تجربه و موضوعیت یافتن امر معنایی، در کنار امر مادی، در معرفت روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، بازاندیشی در خصوص مقولات روابط بین‌المللی از جمله نهادهای امنیتی ضرورت می‌یابد. پایان جنگ سرد، تضعیف روایت جریان اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل — بیشتر سنت واقع‌گرایی تا لیبرال — را در پی داشت. از این منظر، نکته مشترک اکثر تبیین‌های نظری پس از جنگ سرد رد دیدگاه واقع‌گرایانه سیاست بین‌الملل است که رقابتی بی‌امان میان کشورها را بر سر قدرت و امنیت فرض می‌گرفت (Desch, 1998: 148).

نباید از خاطر دور ساخت که نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل در عصر جنگ سرد، از توجه به امر معنایی فروگذار می‌کرد؛ درحالی که باید توجه داشت که هرگونه اسطوره‌سازی در روابط بین‌الملل و در ساحت نظریه‌پردازی، ریشه در فرهنگ و ایدئولوژی دارد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۲). از این نظر، با پایان یافتن جنگ سرد، فرهنگ و هویت بازگشتی چشمگیر در نظریه‌ها و رویه‌های اجتماعی داشته‌اند. از این نظر، سنت واقع‌گرایی/نواقع‌گرایی که تحت تأثیر والتس، فرهنگ و هویت را با ناملاپت به حاشیه رانده بود، به گونه‌ای محتاطانه، در حال سهیم شدن در این روند است (Lantis, 2002: 90).

بدین ترتیب، می‌توان مقوله نهاد امنیتی را در سایه تحولات نظری فوق و بدون حذف دولت ملی از تحلیل روابط بین‌الملل به عنوان کنشگر اصلی، مورد ارزیابی قرار داد. از آنجا که نهادهای امنیتی، الگوهای اصلی همکاری و تعارض در نظام بین‌الملل هستند (Lake, 2001: 129)، هرگونه نظریه‌پردازی پیرامون آنها نیازمند یک بازاندیشی انتقادی است. از این نظر این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که در

سایه تحولات نظری پس از جنگ سرد در چهارچوب رشته روابط بین الملل چگونه و با تکیه بر کدامین نظریه‌ها می‌توان نهادهای امنیتی را مورد ارزیابی قرار داد؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان به عنوان فرضیه چنین عنوان کرد که در فضای پس از جنگ سرد می‌توان به هم‌نهادی نظری در توضیح موجودیت نهادهای امنیتی دست یافت. این هم‌نهاد متشکل از نظریه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری و مکتب کپنهاگ در سایه مؤلفه‌های چون منافع، ادراک تهدید، جامعه، هویت، و اضطراب به توضیحی بدیل در خصوص وضعیت نهادهای امنیتی اقدام می‌کند. در جهت پاسخ به پرسش فوق، این مقاله ابتدا بحث جدیدی درباره وضعیت خود مفهوم نهاد در سایه تحولات نظری نوین خواهد داشت. سپس نهادهای امنیتی با توجه به نظریه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ، و سازه‌انگاری مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در نهایت دلالت‌های نظری جهت مطالعه نهادهای امنیتی ارائه می‌شود.

صورت‌بندی مفهوم نهاد در قلمرو روابط بین الملل

در یک نمای عمومی، نهادها به مجموعه نسبتاً پایداری از هنجارها و قواعد تنظیمی، تکوینی و رویه‌ای مرتبط، که به نظام بین‌المللی، کنشگران نظام مزبور، اعم از موجودیت‌های دولتی و غیردولتی، و فعالیت‌های آنها تعلق دارند، اطلاق می‌شود (Duffield, 2007: 78). هنجارها و قواعد مذکور در اصول و منابعی خاص که برای افراد، ایفای نقش مناسب، و برای جمع، اجتماعی ساختن افراد، و مجازات آن دسته از افرادی را که از انجام رفتار مناسب سر باز می‌زنند امکان پذیر می‌سازند، تجسم یافته‌اند (March and Olsen, 1998: 948).

در فهم متعارف روابط بین‌الملل، اصطلاح «نهاد» تنها بر سازه‌هایی انضمامی، چون سازمان‌ها یا رژیم‌های بین‌المللی یا منطقه‌ای اطلاق می‌شوند؛ اما باید در نظر داشت که تمایزی ظریف در گونه‌شناسی نهادها وجود دارد. از این منظر،

باری بوزان نهادها را به دوگونه اولیه و ثانویه تقسیم می‌کند. از دید وی، در حالی که نهادهای اولیه، هنجارهای بنیادین را باز می‌نمایند و به عنوان نهادهای «تدریجاً تحول یافته» قلمداد می‌شوند، نهادهای ثانویه، نهادهایی نسبتاً مشخص و انضمامی بوده که معمولاً «طراحی شده» هستند. بدین اعتبار بوزان اصطلاحات «تدریجاً تحول یافته» و «طراحی شده» را از نیکلاس اونف اقتباس کرده است. این تقسیم‌بندی مبین آن است که نهادهای جوامع انسانی طبیعی نبوده، بلکه به صورت توافقات جمعی در نظر گرفته می‌شوند. در واقع، امرواق نهادی زیر مجموعه امرواق اجتماعی است. در مجموع و از دید بوزان، مواردی چون دیپلماسی، حاکمیت و حقوق بین‌الملل در زمره نهادهای اولیه و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌الدولی در زمره نهادهای ثانویه هستند (Buzan, 2002).

کالوی هالستی^۱ با ذکر این مسأله که نهادها در برگیرنده سه عنصر اساسی رویه‌ها، ایده‌ها و هنجارها/ قواعد هستند، آنها را به دوگونه نهادهای اساسی و نهادهای رویه‌ای تقسیم می‌کند. از دید وی نهادهای اساسی کنشگران خاصی را مشخص کرده، یا وضعیت ویژه‌ای به آنان اعطاء می‌کنند. همچنین نهادهای مذکور اصول، قواعد و هنجارهای اساسی را فراتر از آنچه که روابط متقابل آنها بر مبنای آن بنیان یافته است، تعیین می‌کنند؛ اما نهادهای رویه‌ای اعمال، ایده‌ها و هنجارهایی تکراری هستند که تعاملات و مبادلات میان کنشگران مجزا را تنظیم می‌کنند. تعاملات و مبادلات مذکور مشتمل بر جریان داد و ستدها و تعارضات معمول هستند (Holsti, 2002: 9-10). در نگاه هالستی حاکمیت، دولت، سرزمین و حقوق بین‌الملل در زمره نهادهای اساسی و دیپلماسی، تجارت یا بازار آزاد و جنگ در زمره نهادهای رویه‌ای هستند (Czaputowicz, 2003: 16).

^۱- Kalvi J. Holsti

کریستین رویس - اسمیت^۱ ضمن بررسی لایه‌های سه‌گانه جامعه بین‌المللی مدرن، جایگاه نهادها را مشخص می‌کند. از دید وی عمیق‌ترین لایه جامعه بین‌المللی، ساختارهای تکوینی هستند. این ساختارها بازتابی از سلسله مراتب ارزش‌های مقوم - که متضمن باوری مشترک درباره نیت اخلاقی سازمان سیاسی متمرکز - اصل سازمان دهنده حاکمیت و هنجاری درباره عدالت هستند، می‌باشند. این ساختارها مجموعه منسجمی از باورها، اصول و هنجارهای میان - اذهانی هستند که دو کارکرد را در سازماندهی جامعه بین‌المللی اعمال می‌کنند: اول آنکه، آنها آنچه که مقوم یک کنشگر مشروع که مستحق برخورداری از تمامی حقوق و امتیازات دولت‌بودگی است را تعریف می‌کنند؛ و دوم آنکه، پارامترهای بنیادین اقدام دولت ذیحق را مشخص می‌کنند. دومین لایه، یعنی لایه میانی، از دید رویس - اسمیت، نهادهای بنیادین بوده که وی آنها را به عنوان قواعد مبنایی رفتار نظیر دوجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی و حقوق بین‌الملل در نظر می‌گیرد؛ و نهایتاً سومین لایه جامعه بین‌المللی، رژیم‌های موضوعی خاص هستند (Reus-Smit, 1997: 556-66). در دیدگاه رویس - اسمیت ساختارهای تکوینی همان جایگاهی را دارند که نهادهای اساسی در دیدگاه هالستی مطرح کرده است.

جان راگی^۲ نیز با تمایز قائل شدن میان قواعد تنظیمی و قواعد تکوینی، بابتی دیگر جهت تقسیم‌بندی نهادها به دوگونه می‌گشاید. از دید راگی قواعد تنظیمی به معنای تأثیرات علی بر کنش‌ورزی^۳ از پیش موجود هستند، در حالی که قواعد تکوینی به مجموعه‌ای از رفتارها که هر کنش‌ورزی اجتماعی آگاهانه سازمان‌یافته خاص را شکل می‌دهند، اطلاق می‌شوند. در این قالب، قواعد تکوینی رفتارهایی را که به عنوان یک کنش‌ورزی به شمار می‌آیند، مشخص می‌کنند (Ruggie, 1998: 22).

از دید راگی قواعد تکوینی همچون قواعد حاکم بر یک بازی هستند. این قواعد اجزاء، محیطی که اجزاء در آن عمل می‌کنند و راه‌هایی را که اجزاء به یکدیگر و محیط

1- Christian Reus-Smit

2- John G. Ruggie

3- Activity

مرتبط می‌شوند تعیین می‌کنند. البته در اینجا ضروری است تا میان دوگونه بازی تمایز قائل شد؛ بازی شطرنج و بازی دولت‌ها. بدین لحاظ اولاً، در بازی دولت‌ها، حاکمیت به عنوان کیفیت معرف دولت‌ها، یا اجزاء/ بازیگران، نمی‌تواند از آنا‌رشی به عنوان کیفیت معرف ساختار نظام، و از این‌رو قواعد بازی، رهایی یابد؛ در صورتی که در بازی شطرنج، اجزاء/ بازیگران جدا از قواعد بازی هستند؛ ضمن آنکه اجزاء و بازیگران نیز قابل تفکیک می‌باشند. ثانیاً، در بازی شطرنج اجزاء بوسیله قواعد تکوین می‌یابند، اما بازیگر نیستند. این در حالی است که در بازی دولت‌ها، اجزاء و بازیگران به یکدیگر پیوند خورده و این تمایز چندان واضح نیست (Buzan, 2002: 14).

بدین ترتیب، و ضمن عنایت به نقطه نظرات راگی می‌توان اینگونه خاطر نشان کرد که نهادهای تکوینی متضمن دو عنصر اصلی هستند، اول آنکه، چنین نهادهایی اجزاء/ بازیگران اصلی بازی را تعیین می‌کنند؛ دوم آنکه، آنها قواعد مبنایی را که اجزاء/ بازیگران به یکدیگر مرتبط می‌شوند، مشخص می‌کنند.

به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی نهادها به اساسی/ رویه‌ای، تکوینی/ بنیادین و تکوینی/ تنظیمی، مختص به تلقی ما از نهادهای اولیه — آنچنانکه بوزان عنوان می‌دارد — هستند. بوزان با تکیه بر نهادهای اولیه پا را فراتر می‌نهد و درصدد بر می‌آید که سلسله مراتب نهادهای مذکور را نیز به تصویر کشد. در نگاه وی نهادهای اولیه به دو شاخه اصلی^۱ و فرعی^۲ طبقه‌بندی می‌شوند. این طبقه‌بندی مؤید آن است که برخی از نهادهای اولیه «عمیق‌تر» از برخی دیگر هستند. فرضاً، عدم مداخله و حقوق بین‌الملل، نهادهای فرعی نهاد اصلی حاکمیت هستند (Buzan, 2002: 19-20).

در مقام جمع‌بندی، می‌توان به مؤلفه‌های ذیل در خصوص نهادهای اولیه اشاره کرد:
(۱) نهادهای اولیه، رویه‌های به رسمیت شناخته شده و پایایی هستند که حول

^۱- Master

^۲- Derivative

ارزش‌های مشترک سازمان یافته‌اند. رویه‌های مورد نظر که توسط اعضای جامعه بین‌المللی حفظ می‌شوند، آمیزه‌ای از هنجارها، قواعد و اصول هستند.

۲) چنین رویه‌هایی نقشی مقوم در ارتباط با اجزاء/ بازیگران و قواعد بازی ایفا می‌کنند. در این جهت، تمایز مفید به فایده‌ای میان نهادهای اولیه تکوینی و تنظیمی، یا بنیادین و رویه‌ای، وجود ندارد.

۳) علی‌رغم پایائی، نهادهای اولیه همواره پایدار و ثابت نیستند، آنها به‌ویژه دستخوش الگوهای تاریخی ظهور، تکامل و زوال، همچون یک اندامواره^۱ انسانی هستند. تغییر رویه‌ها در داخل یک نهاد، ممکن است نشانه‌ای از نیرومندی و سازواری یا زوال آن باشد. این امر مستلزم آن است که بین تغییرات «در داخل^۲» و «تغییرات خارج از^۳» نهادهای اولیه تمایز قائل شویم (Buzan, 2002: 17).

سیمای نهادهای امنیتی از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد
در ادامه، نهادهای امنیتی در چارچوب دیدگاه‌های نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ و سازه‌نگاری در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند. انتخاب دیدگاه‌های مذکور سرشتی دلخواهانه نداشته‌اند؛ چراکه بازاندیشی مورد نظر درخصوص نهادهای امنیتی اولاً، منوط به مفروضه دولت-محوری است؛ و ثانیاً، معطوف به استفاده از استلزامات دیدگاه‌های مذکور در حوزه نظریه‌پردازی پس از جنگ سرد می‌باشد. این ابداعات متضمن عناصر منافع، ادراک، جامعه، اضطرار و هویت است. در واقع هدف از این بحث استفاده از عناصر دیدگاه‌های فوق در ارزیابی نهادهای امنیتی است.

¹- Organism

²- Changes in

³- Changes of

نهادگرایی نولیبرال و عنصر منافع

نهادگرایی نولیبرال^۱ تمایل به تمرکز بر این مسأله دارد که نهادهای بین‌المللی چگونه همکاری را میسر می‌سازند. نهادگرایان نولیبرال بر این مسأله تأکید می‌کنند که نهادها چگونه به فواید ناشی از چانه‌زنی کنشگران شکل می‌دهند، عدم تقارن‌ها را ثابت نگاه می‌دارند، و پارامترهایی جهت تغییر منافع که برای برخی دیگر از بازیگران در حکم هزینه است، بوجود می‌آورند (Barnett and Duvall, 2005: 41).

رابرت کوهن^۲ نظریه‌پردازی اصلی و برجسته رویکرد نهادگرایی نولیبرال، نهادها را «مجموعه‌ای پایا و پیوسته از قواعد، رسمی یا غیررسمی، که نقش‌های رفتاری را تعیین می‌کنند، انجام فعالیت‌هایی خاص را تحمیل می‌کنند، و به انتظارات شکل می‌دهند»، تعریف می‌کند (Keohane, 1989: 163). از دید کوهن تجزیه و تحلیل همکاری نیازمند چارچوب نهادهای بین‌المللی است که برحسب اعمال و انتظارات تعریف شده‌اند. هر اقدام به همکاری یا عدم همکاری باورها، قواعد و اعمالی که چارچوب مورد نظر را برای اقدامات آتی شکل می‌دهند، متأثر می‌سازد (Keohane, 1984: 56).

انگاره اصلی نهادگرایان نولیبرال آن است که اقدامات دولت، به میزان قابل ملاحظه‌ای به توافقات نهادی متداول و غالب وابسته است (Schweller and Priess, 1997: 3). از دید نهادگرایان نولیبرال نهادهای بین‌المللی با قادر ساختن دولت‌ها، به عنوان کنشگران عقلانی، به حل مسئله همکاری و تحقق بخشیدن به اهدافی که در سایه اصل استقلال و خودیاری^۳ نمی‌توانند به آنها دست یابند، تأثیری مهم بر روابط بین‌الملل دارند. آنها ضمن عدم رد سرشت آنارشی استدلال می‌کنند که نهادها، با توجه به بالا رفتن هزینه‌های قابل انتظار نقض حقوق دیگران، جرح و تعدیل

1- Neoliberal Institutionalism

2- Robert O. Keohane

3- Self-help

هزینه‌های مبادله^۱ از طریق دسته‌بندی مسائل و فراهم کردن اطلاعات موثق برای اعضا، توافق میان دولت‌ها را تسهیل می‌کنند (Reus-Smit, 1997: 560).

بنابراین در دیدگاه نهادگرایی نولیبرال نهادهای بین‌المللی نتیجه محاسبه سود به دست آمده توسط دولت‌ها هستند. این محاسبات با توجه به اولویت‌های کنشگران شکل گرفته‌اند. علاوه بر این اولویت‌های نسبی کنشگران در طی زمان ثابت فرض گرفته شده‌اند. بدین ترتیب تعامل^۲ تأثیری بر تابع مفیدیت^۳ کنشگران ندارد. این رویکرد که در جرگه نحله خردگرایی^۴ در روابط بین‌الملل قرار دارد، اصولاً دولت‌ها را به عنوان کنشگرانی ذره‌ای در نظر می‌گیرد و صحبت درباره وجود یک جامعه بین‌المللی را بر نمی‌تابد (Hasenclever, Mayer, and Rittberge, 1996: 184).

از منظر نهادگرایی نولیبرال دولت‌ها در حوزه‌های موضوعی خاص منافع مشترک دارند و می‌توانند از طریق همکاری به این منافع مشترک دست یابند؛ اما درعین حال وجود این منافع مشترک شرط همکاری نیست. کوهن در توضیح این وضعیت از معمای زندانی بهره می‌جوید. در این بازی، بهترین انتخاب برای هر یک از کنشگران پذیرش تقصیر خود است. در این حالت پذیرش تقصیر از سوی هر دو طرف نتیجه طبیعی بازی است. اما کنشگران می‌توانند این بازی را به گونه‌ای بهتر انجام دهند؛ مشروط به آنکه هر یک از آنان از راهبرد فردی - عقلانی خود صرف نظر کند و همکاری دوجانبه را بر پذیرش یک‌طرفه تقصیر ترجیح دهد. البته از آنجا که در این معما پذیرش تقصیر یک‌جانبه، راهبرد غالب است، حل معمای مزبور جز از طریق توافقاتی که هر یک از کنشگران به تقصیر خود اعتراف نکند، امکانپذیر نیست؛ چرا که هر یک از کنشگران می‌داند که طرف دیگر از مشوقی بهتر جهت رد چنین پیمانی

1- Transaction Costs

2- Interaction

3- Utility Function

4- Rationalism

برخوردار است. تنها اگر کنشگران انتظار داشته باشند که بار دیگر در آینده، یکدیگر را ملاقات کنند و همچنین نسبت به اقدامات یکدیگر تردید نداشته باشند، همکاری امکان‌پذیر خواهد بود (Hasenclever, Mayer, and Rittberge, 1996: 184-5).

همچنانکه ملاحظه می‌شود دیدگاه نهادگرایی نولیبرال بدون توجه به اصل تعامل و محیط اجتماعی که کنشگران در آن عمل می‌کنند، به تنهایی نمی‌تواند وضعیت نهادهای امنیتی را در آغاز سده بیست و یکم میلادی توصیف کند. اما با این حال باید به این نکته بسیار مهم توجه کرد که دیدگاه مذکور با کاستن از حجم فشار آنارشی، و میسر دانستن وقوع همکاری در این شرایط، گامی مهم در تقریب برداشت کنشگران نهادها، از جمله کنشگران نهادهای امنیتی، در خصوص منافع مشترک قلمداد می‌شود.

در واقع آنارشی مورد نظر نهادگرایان نولیبرال، آنارشی معقول^۱، به تعبیر بوزان، است. در عین حال در شرایط عدم قطعیت، به عنوان بدیل آنارشی، کنشگران به جانب دستاوردهای مطلق سوق داده می‌شوند تا دستاوردهای نسبی. به طور خاص در شرایط عدم قطعیت که موجودیت کنشگران بالقوه در معرض خطر است، آنها فواید ناشی از دستاوردهای مطلق را به هزینه‌های ناشی از دستاوردهای نسبی ترجیح می‌دهند و منافع خود را در داخل یک نهاد امنیتی خاص جستجو می‌کنند؛ اگر چه که این منافع به گونه‌ای برون زاد^۲ تعریف می‌شوند. به عبارت بهتر نهادهای بین‌المللی راهی ممکن جهت نیل به بهینگی پارتویی^۳ قلمداد می‌شوند (Finnemore, 2005: 194).

با توجه به شرایط جدید، نهادها جهت تبیین چگونگی ظهور هنجارهای جدید و انتشار آنها در سطح نظام بین‌المللی و چگونگی تغییر و تحول منافع دولت‌ها نیز حائز اهمیت هستند. از این نظر نهادها نقشی مهم در نشر هنجارها و اعمال الگوهای اجتماعی ساختن کنشگران ضعیف‌تری که جذب این هنجارها می‌شوند، ایفا می‌کنند

^۱- Mature Anarchy

^۲- Exogenous

^۳- Pareto-Improving

(Hurrell, 2006: 6). بدین ترتیب، نهادگرایی نولیبرال می‌تواند نقش قواعد و هنجارها را در پیشبرد و یا حتی عدم پیشبرد همکاری در چارچوب‌های نهادی و حوزه‌های موضوعی مختلف، همچون امنیت، تبیین کند.

واقع‌گرایی تدافعی و عنصر ادراک

استفن والت^۱، نظریه‌پرداز برجسته رویکرد واقع‌گرایی تدافعی، چنین استدلال می‌کند که دولت‌ها، منحصراً و ابتدائاً در واکنش به توزیع توانمندی‌ها صف‌آرایی نمی‌کنند. از دید وی، وضعیت عدم توازن تهدید گزینه‌های پیش روی اتحاد دولت‌ها را تعیین می‌کند؛ به‌ویژه در شرایطی که یک دولت یا یک ائتلاف خطرناک تلقی شود (Schweller, 1994: 75) از دید والت، رفتار موازنه‌گری باید به عنوان واکنشی نسبت به تهدید درک شود. از این نظر قدرت و تهدید بر هم منطبق بوده، ولی یکسان نیستند (Mastanduno, 1977: 59).

والت با طرح اصطلاح «موازنه تهدید» درصدد اصلاح و تنقیح نظریه سنتی موازنه قوا برمی‌آید (Vasques, 1997: 904). در نگاه وی سیاستگذاران در برابر دولت‌هایی که بزرگترین تهدید را نشان می‌دهند دست به برقراری موازنه می‌زنند؛ خواه این دولت‌ها در زمره قدرتمندترین دولت‌ها باشند و یا نه. در اینجا تهدیدات عینی و مشخص نبوده، بلکه بدین دلیل که آنها در برگیرنده تمایلات تهاجمی هستند، از آنها معنای توانمندی مستفاد می‌شود (Karuse and Williams, 1996: 239). سطح تهدیدی که یک دولت نسبت به سایر دولت‌ها نشان می‌دهد ترکیبی از قدرت انباشته، مجاورت جغرافیایی، توانمندی تهاجمی و تلقی تجاوزکارانه از نیت دولت مذکور است (Schweller, 1994: 75).

واقع‌گرایی تدافعی از پیش، بر امکان وقوع رقابت یا همکاری انگشت تأکید نمی‌گذارد. برای واقع‌گرایی تدافعی رقابت نیز همچون همکاری مخاطره‌آمیز است.

^۱- Stephen M. Walt

دولت‌ها نمی‌توانند پیشاپیش از نتیجه یک مسابقه تسلیحاتی یا جنگ مطمئن باشند. آنها چنین رقابتی که امنیت آنها را به مخاطره اندازد رها می‌کنند (Taliaferro, 2000/01: 138).

بنابراین وقوع هرگونه رقابت یا همکاری به ادراک فردی یا جمعی کنشگران از سطح تهدید یکدیگر بستگی دارد. اینکه نیات یا اقدامات یک کنشگر یا گروهی از آنان تهدیدآمیز تلقی شود، تا حد بسیاری می‌تواند تعیین‌کننده رقابت‌آمیز یا همکاری‌جویانه بودن قواعد بازی آنان باشد. در این جهت باید خاطر نشان کرد از آنجا که نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تدافعی بر این باورند که سیاست بین‌الملل بیشتر شبیه یک معمای زندانی یا یک معمای امنیتی پیچیده‌تر است (Jervis, 1998: 986). در وضعیت عدم قطعیت، عنصر ادراک نقش مهمی در تعاملات کنشگران ایفا می‌کند. براین اساس اگر کنشگران تلقی تهدیدآمیز از موقعیت یکدیگر داشته باشند، آنگاه بدون توسل به همکاری بازی را به انگیزه تقلیل هزینه‌های احتمالی پیش می‌برند. اما عکس این حالت، اگر کنشگران فاقد تلقی تهدیدآمیز از موقعیت یکدیگر باشند، آنگاه این امکان وجود دارد که کنشگران مذکور به سازوکارهای همکاری‌جویانه توسل جویند و هزینه‌های احتمالی را سرشکن نموده یا به کلی رفع کنند.

استدلال فوق در خصوص نهادهای امنیتی نیز صادق است. از این نظر عنصر ادراک می‌تواند به خوبی دلایل صف‌بندی کنشگران در مقابل یکدیگر را در چارچوب نهادهای مذکور تبیین کند؛ چرا که «ادراک تهدید، شدیداً روی اتخاذ تصمیم صف‌بندی به عنوان اساس سیاست برقراری توازن تأثیر می‌گذارد» (فالتزگراف و دوئرتی، ۱۳۷۶: ۶۹۵).

مکتب انگلیسی و عنصر جامعه

مکتب انگلیسی برداشتی اجتماعی از روابط بین‌الملل به دست می‌دهد. از این نظر شاید بتوان چنین ادعا نمود که دیدگاه مکتب انگلیسی طلیعه نظریه اجتماعی روابط بین‌الملل بوده که مدتی پس از آن در دیدگاه‌های متأخر روابط بین‌الملل، یعنی

دیدگاه‌های نظریه انتقادی^۱ پساتجددگرایی^۲ و سازه‌انگاری حلول یافته است. کلید فهم مکتب انگلیسی، و آنچه که نویسندگان با الهام از آن عنصر جامعه را برداشت می‌کنند، مفهوم «جامعه بین‌الملل» است. از این نظر «جامعه بین‌الملل یا جامعه مرکب از دولت‌ها در شرایطی وجود دارد که گروهی از دولت‌ها، با آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک، به یک جامعه شکل می‌دهند، به این معنا که در روابطشان با یکدیگر خود را مقید به مجموعه‌ای از قواعد مشترک تصور کنند و در کارکرد نهادهای مشترک سهیم باشند» (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۴۰). با توجه به این تعریف مفهوم «جامعه بین‌الملل» برخلاف «مفهوم نظام بین‌الملل» سازه‌ای شیئی یافته^۳ و از پیش مفروض^۴ نیست.

در دیدگاه مکتب انگلیسی عناصر جامعه و نهاد شدیداً و به‌گونه‌ای تنگاتنگ به یکدیگر پیوند خورده‌اند. در این جهت می‌توان مستقیماً به نقطه نظرات هدلی بول^۵ برجسته‌ترین نظریه‌پرداز مکتب انگلیسی به شرح ذیل اشاره کرد:

دولت‌ها به درجات مختلف در خصوص اموری که ممکن است نهادهای جامعه بین‌الملل نامیده شوند، با یکدیگر تشریک مساعی می‌کنند. این نهادها عبارتند از موازنه قوا، حقوق بین‌الملل، سازوکار دیپلماسی، نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ و جنگ. تصور یک نهاد نباید لزوماً ما را به سمت یک سازمان یا دستگاه اجرایی سوق دهد. اما در عوض تصور ما از نهاد بر مجموعه‌ای از عادات و رویه‌های مشترک که معطوف به واقعیت بخشیدن به اهدافی مشترک هستند، دلالت می‌کند. این نهادها دولت‌ها را از نقش اصلی خود در اجرای کارکردهای سیاسی جامعه بین‌الملل یا به‌کاربردن آن به

1- Critical Theory
 2- Post-modernism
 3- Objectified / Reified
 4- Pre-given
 5- Hedley Bull

عنوان یک مرجع اقتدار مرکزی جایگزین در نظام بین‌الملل محروم نمی‌کنند. آنها به نسبت، بیانی از عنصر همکاری میان دولت‌ها در اجرای کارکردهای سیاسی و در عین حال ابزاری در جهت حفظ این همکاری هستند (Bull, 1977: 74).

همچنان که از سیاق عبارات فوق مستفاد می‌شود در هر نوع جامعه‌ای که اعضاء آن دولت‌های ملی باشند، نهادها می‌توانند از تأثیر سوء آنارشی، یا همان عدم قطعیت، بکاهد و وقوع همکاری را تسهیل کنند. همچنان که رابرت جکسون^۱، دیگر نظریه‌پرداز برجسته مکتب انگلیسی عنوان می‌دارد، جامعه بین‌الملل، قراردادی از نوع لیبرال بوده که متضمن حفظ ارزش‌هایی چون حق تعیین سرنوشت، عدم مداخله، حق دفاع از خود و نظایر آن است (جکسون، ۱۳۸۳: ۶-۹۵). در این ارتباط به نظر می‌رسد که نظرگاه مکتب انگلیسی نسبت به مقوله آنارشی بسیار شبیه نظرگاه نهادگرایی نولیبرال به این مقوله است.

بول، نهادهای جامعه بین‌المللی را نه به عنوان عوامل مقوم، بلکه به عنوان عوامل بازاندیش‌گرای آن در نظر می‌گیرد. از نظر وی عواملی که نظم را قوام می‌دهند، اهداف اولیه دولت‌ها یعنی امنیت، احترام به توافقات و مالکیت هستند و جامعه بین‌المللی چیزی بیشتر از یک نظم خاص که جهت حفظ اهداف مذکور شکل گرفته، نیست (Neumann, 2003: 350). این امر بدان معنا است که هر جامعه بین‌المللی در جریان رشد و تکامل خود در برگیرنده نهادهای خاصی است که با تغییر و تحول این نهادها جامعه بین‌المللی مورد نظر نیز استحاله می‌یابد. به عبارت دقیق‌تر مجموعه نهادهایی که به هر جامعه بین‌المللی معین شکل می‌دهند، ممکن است حاوی تناقضات/ تنش‌هایی میان خود باشند. این تناقضات/ تنش‌ها ممکن است نیروی اصلی تکامل یا زوال جامعه مذکور را فراهم آورند (Hurrell, 2002: 143-4).

آنچه که عنصر جامعه مکتب انگلیسی برای نظریه‌پردازی پیرامون نهادهای امنیتی

¹- Robert Jackson

²- Contradictions / Tension

فراهم می‌آورد، آن است که اولاً، نهادهای امنیتی خود، جامعه‌ای مرکب از دولت‌هایی خاص هستند که با توجه به منافع و ارزش‌های مشترک به تشریک مساعی با یکدیگر می‌پردازند و ثانیاً، با توجه به استنتاج پیشین و از آنجا که نهادهای بین‌المللی، یا به تعبیر بوزان همان نهادهای اولیه، در معرض بازاندیشی مداوم هستند، تغییر و تحول نهادهای مذکور می‌تواند موجبات بازتولید نهادهای امنیتی، یا به تعبیر بوزان همان نهادهای ثانویه، را فراهم آورد؛ همچنانکه می‌تواند منجر به مرگ آنها شود.

مکتب کپنهاگ و عنصر اضطراب

مکتب کپنهاگ^۱ امنیت را نه به عنوان یک وضعیت عینی، بلکه به عنوان نتیجه یک فرآیند اجتماعی مشخص که همانا تکوین اجتماعی مسائل امنیتی است، در نظر می‌گیرد. در این وضعیت امنیت از طریق بررسی کنش‌های گفتاری^۲ امنیتی‌ساز در چارچوب تهدیدات بازشناخته شده، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد (Williams, 2003: 513). در نظرگاه مکتب کپنهاگ، امنیت موضوعی میان‌ذهانی است که در اجتماع ساخته می‌شود. مرکز ثقل مکتب کپنهاگ، مقوله «امنیتی‌ساختن» است. براین اساس امنیت، نوعی مشخص از کنش است. آنچه که یک کنش گفتاری مشخص را یک کنش مشخصاً امنیتی — امنیتی‌ساختن — جلوه می‌دهد، طرح مسأله‌ای مشخص به عنوان تهدید وجودی^۳ است که مستلزم اقدامات فوق‌العاده و رای جریان‌های عادی و هنجاری‌های سیاست‌گذارانه معمول است. بدین‌قرار مکتب کپنهاگ رویه‌های امنیتی را به عنوان صورت‌های مشخص تکوین اجتماعی و امنیتی‌ساختن را به عنوان نوعی خاص از «دستاورد اجتماعی» بررسی می‌کند (Williams, 2003: 514). در این جهت یک کنش گفتاری دقیقاً به این دلیل قابل توجه است که در برگیرنده پتانسیلی بسیار بالا

1- Copenhagen School

2- Speech Acts

3- Existential Threat

جهت شکستن معنای متداول و ایجاد معنایی است که تا پیش از این، در این زمینه وجود نداشته است (Waever, 2000: 286-7).

آنچه که به عنوان یک مسئله امنیتی به حساب می‌آید وابسته به آن است که کنشگران اجتماعی چگونه آن مسأله را مطرح می‌کنند. در این رویکرد معنای یک مفهوم در کاربرد آن شکل می‌گیرد و چیزی نیست که ما بتوانیم آن را به گونه‌ای تحلیلی یا فیلسوفانه برطبق آنچه که بهترین نمونه خواهد بود، تعریف کنیم (Buzan; Waever, 2000: 24 and Wilde, 1998). شرط مؤثر تحقق ادعاهای مربوط به یک مسأله امنیتی آن است که اولاً، یک تهدید وجودی توسط یک کنشگر معتبر بیان شود و ثانیاً آنکه تهدید مذکور در این شرایط به عنوان یک مسأله امنیتی توسط مخاطبین مربوطه مورد پذیرش قرار گیرد (Williams, 2000: 514).

تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها می‌توانند در بسیاری از حوزه‌های مختلف نظامی یا غیرنظامی به وجود آیند؛ اما به منظور اینکه موارد مذکور مسائل امنیتی به حساب آیند باید با ضوابط دقیقاً مشخص شده‌ای، که آنها را از ردیف مسائل جاری صرفاً سیاسی متمایز می‌کند، مطابقت کنند. کنشگر امنیتی‌ساز تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های مذکور را به عنوان تهدیدات وجودی متوجه یک هدف مرجع^۱ مطرح می‌کند. این کنشگر انجام اقدامات ضروری و رای قواعدی را که در غیر این صورت الزام‌آور خواهند بود، تأیید می‌کند (Buzan, 1994: 13).

کلید امنیتی ساختن، سرشت اختیاری تهدید است. این امر نشان دهنده این تفکر است که بنیاد هر نوع سیاستگذاری مربوط به امنیت مسلم نیست؛ بلکه توسط سیاستمداران یا تصمیم‌گیرانی که منافع در تعریف آن بدین صورت دارند، مشخص می‌شود. در مکتب کپنهاگ، تهدیدات به عنوان اموری که اصولاً از هراس‌های کنشگران ریشه می‌گیرند، یا آنچه که به هنگام تبدیل هراس‌های افراد به کنش سیاسی وهمی

^۱- Referential Object

حاصل می‌شود، در نظر گرفته می‌شوند. بدین اعتبار در این دیدگاه تهدیدات برحسب دو مقوله ادراکات و پدیده‌های تهدیدآمیز تلقی شده، مدنظر قرار می‌گیرند. به این تعبیر، مکتب کپنهاگ، اضطرار متهم اصلی سوءاستفاده از امنیت و «سیاست هراس^۱» متعاقب آن است (Knudsen, 2001: 359-60).

براساس مؤیدات مکتب کپنهاگ ساختار نظری یک کنش امنیتی‌ساز نیازمند سه بلوک ساختمانی ضروری است: ۱) تهدیدات وجودی نسبت به بقاء یک هدف مرجع؛ ۲) که مستلزم اقدامات استثنایی جهت حفاظت از هدف مرجع تهدید شده است و ۳) که این امر گسست از رویه‌های مردم‌سالارانه طبیعی را توجیه می‌کند و مشروعیت می‌بخشد. بدین ترتیب یک کنشگر سعی می‌کند که از طریق یک کنش امنیتی‌ساز موقعیت یک مسأله را از قلمرو سیاست فرودست، که در محدوده قواعد مردم‌سالارانه و رویه‌های تصمیم‌سازی عادی قرار دارد، به قلمرو سیاست فرا دست، که صفات ممیزه آن ضرورت، اولویت و مسأله مرگ و زندگی بودن است، ارتقاء دهد (Buzan; Waever and Wilde, 1998: 21-6).

هنگامی که رویکرد امنیتی‌ساختن به عنوان یک کنش باز اساسی تا یک کنش از پیش تصور شده اجتماعی در نظر گرفته شود، شباهت قابل توجهی با تعبیر کارل اشمیت^۲ در خصوص امر سیاسی به عنوان یک تصمیم استثنایی^۳ که مرزی بین دوست و دشمن ایجاد می‌کند، دارد. در طرح اشمیت ماهیت امر سیاسی شامل تصمیمات تکوینی است که به وجود دشمن حکم می‌کند. از دید وی «هر برابر نهاد مذهبی، معنوی، اقتصادی، اخلاقی و یا هر برابر نهاد دیگر، اگر جهت طبقه‌بندی مؤثر انسان‌ها براساس دوست یا دشمن به حدکفایت نیرومند باشد، به یک امر سیاسی تغییر شکل می‌یابد» (Schmitt, 1996: 37).

همچون یک کنش گفتاری، امنیتی‌ساختن ساختار مشخصی دارد که در عمل ماهیت

1- Politics of Panic

2- Carl Schmitt

3- Exceptional Decision

به لحاظ نظری نامحدود امنیت را محدود می‌کند. از این نظر، اولاً از آنجا که فرایند امنیتی ساختن کاملاً باز است این فرایند در عمل (۱) از طریق ظرفیت متغیر کنشگران در ارائه ادعاهای مؤثر اجتماعی دربارهٔ تهدیدات؛ (۲) از طریق صورت‌های پذیرش ادعاها در نتیجهٔ متقاعد کردن مخاطب و (۳) از طریق عوامل تجربی یا وضعیت‌هایی که این کنشگران می‌توانند به آنها ارجاع دهند، سازماندهی می‌شود. نه همهٔ ادعاها به لحاظ اجتماعی مؤثر هستند، و نه همهٔ کنشگران در موقعیت‌های برابر برای ایجاد آنها قرار دارند. این بدین معنا است که (۱) عوامل داخلی، عوامل زبان‌شناختی و دستور زبانی، از قواعد کنش متابعت می‌کنند و (۲) عوامل خارجی، عوامل زمینه‌ای و اجتماعی، موقعیتی را ایجاد می‌کنند که کنش مذکور تحقق می‌یابد.

ثانیاً، ادعاهایی که احتمالاً مؤثر واقع شده‌اند، صورت‌هایی که ایجاد می‌شوند، موضوعاتی که آنها ارجاع می‌دهند، و موقعیت‌های اجتماعی که بطور مؤثر در مورد آنها صحبت می‌شوند، معمولاً به لحاظ خطابی، گفتمانی، فرهنگی و نهادی به گونه‌ای سازمان یافته‌اند که امنیتی ساختن را قابل پیش‌بینی می‌سازند و بنابراین آنها را به موضوع تحلیل احتمالی مبدل می‌کنند.

سرانجام از آنجا که زمینه‌های و ادعاهای تجربی در این دیدگاه نمی‌توانند مواردی را که به عنوان مسائل امنیتی یا تهدیدات شکل یافته‌اند تعیین کنند، آنها منابع و ارجاعاتی حیاتی که کنشگران می‌توانند در اقدام به امنیتی ساختن یک موضوع ارائه شده دریافت کنند، فراهم می‌آورند (Williams, 2003: 513-4).

مکتب کپنهاگ و جوهرهٔ امنیتی ساختن آن، عنصری مهم در تجزیه و تحلیل عملکرد نهادهای امنیتی به ارمغان می‌آورد. این عنصر، عنصر «اضطراب» است. در این خصوص لازم به توضیح است که اگر نهادهای امنیتی به عنوان مجموعهٔ نسبتاً پایداری از هنجارها و قواعد تنظیمی، تکوینی و رویه‌ای در نظر گرفته شوند، آنگاه عنصر اضطراب می‌تواند در شرایط پیش‌بینی نشده که موجودیت یک نهاد امنیتی در معرض خطر قرار گرفته است، یا نهاد

مذکور به عارضه کژکارکردی^۱ دچار شده است، نقشی مهم در حفظ پویایی آن ایفا کند؛ چراکه در شرایط مورد نظر، صرفاً با اتکا به قواعد تنظیمی یا رویه‌ای نمی‌توان هر نوع مسأله‌ای را به عنوان یک مسأله امنیتی مطرح ساخت. اما به لطف قواعد تکوینی و با اتکا به عنصر اضطرار می‌توان به اقدامات استثنایی، فراتر از رویه‌های پذیرفته شده در چارچوب یک نهاد امنیتی خاص، دست زد. البته نباید از خاطر دور ساخت که امکان تحقق این امر، در گرو نقش و جایگاه کنشگر یا کنشگران امنیتی‌ساز در نهاد مذکور است؛ هر چند که دیگر کنشگران این نهاد، با اکراه یا اجبار به کنش امنیتی‌ساز تن در دهند.

سازه‌انگاری و عنصر هویت

عنصر هویت مهمترین ابداع دیدگاه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل است. در این جهت برساخته بودن هویت و اهمیت ساختارهای معنایی، انگاره‌ها، قواعد، رویه‌ها و هنجارها، در آن مهمترین فرض هستی‌شناختی دیدگاه سازه‌انگاری است. براین اساس هویت‌های کنشگران مفروض و ثابت نبوده و محصول ساختارهای اجتماعی میان‌ذهنی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳ الف: ۶-۱۷۵). از دید سازه‌انگاران «هویت عبارت است از مفهوم و انتظارات در مورد خود که خاص نقش می‌باشد» (مشیرزاده، ب ۱۳۸۳: ۱۲۴). از این نظر هویت امری دارای صبغه رابطه‌ای بوده که جدا از بافت اجتماعی معنا ندارد. در واقع هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاستگذاری شکل می‌دهند. از این نظر هویت در تعامل بین خود و دیگری، و با توجه به برداشت‌ها، تفاسیر و تصورات موجود از دیگری شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۲).

از سوی دیگر هویت به عنوان یک نظام معنایی، تعیین‌کننده چگونگی تفسیر محیط مادی توسط کنشگران داخلی - تکوین جمعی - و بین‌المللی - تکوین اجتماعی - به صورت میان‌ذهانی قوام می‌یابد و مرزی میان این دو سطح وجود ندارد (مشیرزاده،

^۱- Dysfunction

۱۳۸۳ الف: ۷-۱۷۶).

هویت‌ها همانند جامعه داخلی در سیاست بین‌الملل نیز ضروری هستند. به عبارت دیگر هویت‌ها سطح حداقلی پیش‌بینی‌پذیری و نظم را تضمین می‌کنند. توقع انتظارات پایدار میان دولت‌ها مستلزم وجود هویت‌های میان‌ذهنی است که جهت تضمین الگوی رفتاری قابل پیش‌بینی به حد کفایت پایدارند. جهان بدون هویت‌ها، جهان آشوب، جهان عدم قطعیت فراگیر و چاره‌ناپذیر و جهانی بسیار خطرناک‌تر از آنارشی است. هویت‌ها سه کارکرد ضروری را در یک جامعه اعمال می‌کنند: (۱) آنها به «دیگران» می‌گویند که «شما» وجود دارند، و به «شما» می‌گویند که «دیگران» وجود دارند؛ (۲) با گفتن اینکه «شما» وجود دارند، هویت بر مجموعه‌ای خاص از منافع و اولویت‌ها راجع به گزینه‌های کنش در قلمروهای خاص، و راجع به کنشگران خاص، دلالت می‌کند و (۳) هویت یک دولت به اولویت‌ها و اقدامات آتی آن اشاره می‌کند. یک دولت دیگران را برطبق هویتی که به آنها منتسب می‌کند، تا زمانی که همزمان، هویت خود را از طریق رویه اجتماعی روز به روز، دوباره تولید می‌کند، درک می‌کند (Hopf, 1998: 174-5).

شواهد شایان توجهی در انسان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی وجود دارند که بر مبنای آنها ساخت هویت‌های گروهی متضمن خلق تنش درون‌گروه و برون‌گروه است. دگرگونی در شدت هویت‌یابی درون‌گروه به طور قطع با دگرگونی در تضعیف هویت‌یابی برون‌گروه در ارتباط هستند. بدین ترتیب همچنانکه هویت‌یابی درون‌گروه شدت می‌یابد، سیاه جلوه دادن گروه‌های بیرونی، و تعریف آنها به عنوان تهدیدات بالقوه، سهل‌تر است. در حقیقت با توجه به برخی از کارهای انجام شده در حوزه روان‌شناسی اجتماعی، هویت‌یابی شدید درون‌گروه به طور قطع در ارتباط با رفتار پرخاشگرانه نسبت به گروه‌های بیرونی است (Johnston, 1995:60).

همچنان که در بطن مکتب انگلیسی مفاهیم جامعه و نهاد به یکدیگر پیوند خورده‌اند، در بطن دیدگاه سازه‌انگاری نیز مفاهیم هویت و نهاد به یکدیگر گره

می‌خورند. در وهله نخست الکساندر ونت^۱، برجسته‌ترین نظریه‌پرداز دیدگاه سازه‌انگاری، نهاد را اینگونه تعریف می‌کند که "یک نهاد، مجموعه یا ساختار نسبتاً پایداری از هویت‌ها و منافع است. نهادها به عنوان امرواق اجتماعی کمابیش اجباری در مقابل افراد قرار می‌گیرند؛ اما آن‌ها نتیجه کارکردی آنچه که کنشگران به صورت جمعی می‌شناسند نیز هستند. هویت‌ها و این شناخت جمعی جدا از یکدیگر به وجود نمی‌آیند، آنها متقابلاً تکوین می‌یابند" (Wendt, 1992: 399).

با توجه به مؤیدات فوق نظریه‌پردازان باید هویت‌ها و منافع میان‌ذهانی تکوین یافته نظام بین‌الملل را به عنوان عواملی ساختاری، درونزاد و مقوم قلمداد کنند (Neumann, 1996: 164). ونت با به عاریت گرفتن مفروضه‌ای کلیدی از تعامل‌گرایان نمادین در خصوص اینکه دولت‌ها چگونه هویت‌های یکدیگر را قوام می‌بخشند، بر این باور است که مفاهیم «خود» و «منافع» به انعکاس اعمال معنادار دیگران در طول زمان گرایش دارند. مفهوم «خودآینه‌ای^۲» که توسط تعامل‌گرایان نمادین مطرح شده است با این ادعا که «خود» بازتابی از اجتماعی شدن کنشگر است، اصل کلی «صورت‌بندی هویت^۳» را شکل می‌دهد (Wendt, 1992: 404).

بدین ترتیب «دیگری^۴» و «خود^۵» با جذب نقش‌های متفاوت و ایفای کامل آنها به شیوه‌ای وابسته به مسیری خاص، یکدیگر را می‌سازند. این واقعیت که نقش‌ها «جذب شده» هستند، به معنای آن است که اصولاً کنشگران دارای ظرفیت طراحی شخصیت^۶ جهت به خدمت گرفتن آن در خود-بازاندیشی انتقادی و انتخاب‌های طراحی شده‌ای که سبب وقوع تغییراتی در زندگی آنها می‌شود، هستند (Neumann, 1996: 164).

1- Alexander Wendt
 2- Looking-Glass Self
 3- Identity-Formation
 4- Alter
 5- Ego
 6- Character Planning

از منظر سازه‌انگاری چگونگی شکل‌گیری هویت دولت توسط نهادهای بین‌المللی مسأله‌ای بسیار مهم است. از دید آنان دلیل این امر آن است که هویت‌های اجتماعی به منفعی که اقدام دولت را در پی دارند، صورت می‌بخشند. کنشگران فهرستی از منافع که می‌بایست آنها را مستقل از بافت اجتماعی اعمال کنند، در دست ندارند. در عوض، آنها منافع را در روند تعریف وضعیت‌ها، مشخص می‌کنند (Reus-Smit, 1997: 561).

از سوی دیگر سازه‌انگاران نهادها را به عنوان تسریع‌کننده‌های بالقوه خود-بازبینی سیاسی که ممکن است درک دولت‌ها از منافعشان را تغییر دهند، در نظر می‌گیرند. آنها به عوامل محتمل که به نهادهای بین‌المللی اجازه کنش به عنوان کنشگرانی مستقل می‌دهند و نیز به امکانات و بافت‌های نهادی که نهادهای بین‌المللی را برای تأثیرگذاری بر اقدام دولت توانا می‌سازند، توجه می‌کنند. از این نظر ونت عقیده دارد طرح‌های نهادی از طریق بازخورد علی^۱ در تکوین کنشگران ایفای نقش می‌کنند. از دید وی یکی از صورت‌های این تکوین هنگامی واقع می‌شود که نهادها هویت و منافع طراحان آنها را متأثر سازند (Wendt, 2001: 1033).

به طور کلی‌تر، سازه‌انگاران بر شرایطی تأکید دارند که تحت این شرایط دولت‌ها منافع متنوعی دارند و ممکن است در سایه این شرایط، نهادها نقشی گشتاری در جرح و تعدیل ادراکات و رفتار دولت‌ها ایفا کنند. با چنین دیدگاهی سازه‌انگاری بر روندهای متمایزی چون اجتماعی‌شدن، آموزش، اقناع و تلقین گفتمان و هنجار تمرکز می‌کنند (Haas and Hass, 2002: 576-7).

استدلالات فوق از آنجا ناشی می‌شوند که هویت‌ها و منافع از فرآیندهای اجتماعی ریشه می‌گیرند. در واقع ساختارهای اجتماعی به هویت و منافع دولت به عنوان بخش‌هایی مهم شکل می‌دهد. از این نظر هویت و منافع دولت در خارج از نظام سرشت انسانی یا سیاست داخلی قرار ندارند (Zehfuss, 2002: 39). همچنین

^۱- Causal Feedback

نهادها نیز مستقل از انگاره‌های کنشگران نیستند. آنها می‌توانند به کنشگران قوام دهند و تعامل را میان آنان معنادار کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۴۹).

سرانجام آنکه کاربست عنصر هویت در خصوص نهادهای امنیتی منجر به ظهور پدیده‌ای تحت عنوان «هویت امنیتی» می‌شود. از این منظر هویت‌های امنیتی با توجه به دوگانه‌انگاری میان «خود» و «دیگری» در عرصه سیاست بین‌الملل شکل می‌گیرند. این هویت‌ها متضمن دو وجه اساسی هستند: (۱) وجه اکتسابی، یعنی آنچه که ما فکر می‌کنیم «خود» هستیم؛ و (۲) وجه اسنادی، یعنی آنچه که دیگران فکر می‌کنند «ما» هستیم. در این چارچوب ونت صریحاً روشی را مشخص می‌نماید که در آن کشمکش برای تمایز خود از دیگری در روابط بین‌الملل باید با کشمکش جهت تثبیت هویت خود در میان بسیاری از خودهای ممکن و رقیب همزمان باشد. در ادامه وی ظهور یک «دیگر مشترک» را نیز فرض می‌گیرد. این دیگر مشترک، چه در قالب یک متجاوز خارجی و چه در قالب یک تهدید انتزاعی‌تر نظیر جنگ هسته‌ای، صورت‌بندی هویت دسته‌جمعی را تسهیل می‌کند (Neumann, 1996: 164).

در کنار مؤیدات فوق و در چشم‌اندازی انضمامی‌تر سازه‌انگاران به سه مؤلفه مهم در خصوص سازمان‌های امنیتی به قرار ذیل اشاره می‌کنند:

- ۱) وجود یک تهدید عینی نسبت به یک سازمان امنیتی ضرورت ندارد؛
- ۲) بنیان ائتلاف را ارزش‌های مشترک شکل می‌دهد، لذا استمرار یا زوال یک سازمان امنیتی در گرو وجود یا عدم وجود ارزش‌های مشترک است؛
- ۳) سازمان‌های امنیتی که برپایه ارزش‌های مشترک شکل گرفته‌اند، در مقابل تحولات سیاسی مقاوم هستند (تریف؛ کرافت؛ جیمز و مورگان، ۱۳۸۳: ۹-۲۱۸).

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا از مبنایی‌ترین عناصر موجود از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل در جهت بازنمایی تصویری نوین از نهادهای امنیتی استفاده شود.

مفروضات ما در این مقاله ناظر بر این بود که اولاً چشم‌انداز مذکور مبین تداوم حضور دولت‌های ملی به عنوان اصلی‌ترین کنشگر جامعه بین‌الملل است. با این تلقی دیگر تصویر مبتنی بر ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل تمرکز می‌کرد اهمیت خود را از دست داده است. بهتر است چنین عنوان شود که تصویر پیشین با ناتوانی در پیش‌بینی فروپاشی نظام دوقطبی و پایان جنگ سرد زمینه را برای پررنگ‌شدن تصویر نوین فراهم آورد. اما دومین مفروضه ما این بود که نهادهای امنیتی الگوهای همکاری و تعارض در نظام بین‌الملل هستند؛ بنابراین بازاندیشی پیرامون آنها در عصر پس از جنگ سرد نیازمند توجه به دیدگاه‌های مترقی‌تر در توضیح شکل‌گیری، تداوم، و زوال الگوهای مذکور است.

به هر حال باید توجه داشت که مطالعه نهادهای امنیتی در وهله نخست در گرو درک جدید از مفهوم نهاد است؛ چرا که نهاد بنابر دیدگاه‌های متصلب جنگ سردی صرفاً به موجودیت‌های مادی و عینی محدود نیست. این گفته بدین معنا نیست که نهادهای امنیتی دوران جنگ سرد صرفاً چنین موجودیت‌هایی بوده‌اند، بلکه به معنای آن است که چشم‌اندازهای نظری آن دوره چنین تصویری را تثبیت کردند.

نهادهای علاوه بر خصیصه فوق، خصیصه‌ای زیربنایی نیز دارند؛ بدین معنی که بازتاب‌دهنده قواعد، هنجارها، و رویه‌های جاری نیز هستند. این درک جدید از نهادها — و از جمله نهادهای امنیتی — ما را به این سمت سوق می‌دهد که مطالعه آنها دیگر در سایه محیط راهبردی صرف میسر نبوده و باید به آنها به عنوان محیطی اجتماعی نیز توجه کرد. از این نظر نهادهای امنیتی دیگر موجودیت‌هایی جدا از کنشگران مقوم خود و برون زاد نخواهند بود. این گفته به این صورت نیز معنا می‌یابد که تغییرات در داخل و تغییرات خارج از نهادهای امنیتی بر هم اثر گذاشته و این فعل و انفعالات به نوبه خود تداوم یا زوال آنها را تعیین می‌کند.

دیدگاه‌های نظری مطرح شده در آستانه پایان جنگ سرد و متعاقب آن حاوی

بصیرت‌های قابل توجهی در مطالعه نهادهای امنیتی هستند. در این میان نهادگرایی نولیبرال، واقع‌گرایی تدافعی، مکتب انگلیسی، مکتب کپنهاگ، و سازه‌انگاری عناصر مطلوب برای مطالعه و بازاندیشی پیرامون نهادهای امنیتی دارند؛ چراکه این دیدگاه‌ها هم موجودیت دولت‌های ملی را به عنوان کنشگران اصلی تصدیق می‌کنند (در مورد سازه‌انگاری دست کم روایت ونتی آن چنین است)، و هم می‌توان الگوهای همکاری و تعارض نهادها را در دوره جدید توسط آنها توضیح داد.

نهادگرایی نولیبرال بر نقش منافع در شکل‌گیری نهادها — حتی در فضای آنارشیک نظام بین‌الملل — اعتقاد دارد. از سوی دیگر هنجارها و قواعد موجود در میان کنشگران دولتی بنیانگذار نهادها نقشی مهم در شکل‌گیری الگوهای همکاری و تعارض ایفا می‌کند. با این حال همواره مسائل عینی به نهادها شکل نمی‌دهد. تهدیدات بالقوه امنیتی برای کنشگران مذکور و ادراک آنها نسبت به این تهدیدات نیز عاملی تعیین‌کننده است. در اینجا واقع‌گرایی تدافعی با عنصر ادراک وارد صحنه می‌شود. در واقع نهادهای امنیتی با توجه به تصورات کنشگران سازنده آنها نسبت به تهدیدات آتی و بالقوه الگوهای همکاری و تعارض را شکل داده، تداوم بخشیده و یا پایان می‌دهد.

از سوی دیگر مکتب کپنهاگ با تمرکز بر تهدیدات وجودی متوجه نهادهای امنیتی، کنشگران نهادها را وامی‌دارد که صرف نظر از رویه‌ها و روال‌های معمول اقداماتی جهت حفظ نهاد انجام دهند. پس عنصر اضطرار در کنار عنصر ادراک قرار می‌گیرد. اما باید توجه کرد که تمامی این رویدادها در چهارچوبی امکانپذیر می‌شود که به موجودیت نهادهای امنیتی معنا می‌دهد. این چهارچوب همان عنصر جامعه مکتب انگلیسی است. این جامعه متشکل از دولت‌های ملی سازنده نهادهای امنیتی است که هرگونه کنش‌ورزی را با توجه به قواعد و هنجارهای مشترک امکانپذیر می‌کند. درنهایت، آخرین مؤلفه در ارزیابی نهادهای امنیتی، عنصر هویت است. از این نظر دیدگاه سازه‌انگاری با تمرکز بر صورت‌بندی خود و دیگری در جریان تعامل کنشگران و طرح

هویت امنیتی، موجودیت نهادهای امنیتی را در تمایز با یکدیگر تعریف می‌کند. از این نظر هویت نهادهای امنیتی امری ثابت نبوده و در نتیجه تعاملات موجود تغییر خواهد کرد. تغییر هویت، به نوبه خود به تغییر منافع نهادها نیز خواهد انجامید. در اینجاست که دیدگاه سازه‌نگاری با بصیرت خود در خصوص اهمیت تعامل میان کنشگران در محیط راهبردی و تکوینی، و تمرکز بر صورت‌بندی هویتی به کمک دیدگاه‌های دیگر می‌آید.

در جهت پاسخ به پرسش این مقاله می‌توان چنین استدلال کرد که با توجه به درک نوین از مفهوم نهاد در قلمرو روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد، نهادهای امنیتی جامعه‌ای متشکل از کنشگران دولتی همسود هستند که انتظارات مشترک آنها از منافع و ادراکشان از تهدیدات وجودی بالقوه آنها را حول مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد، و رویه‌های زیربنایی گرد هم می‌آورد، به گونه‌ای که در تعاملات برونی و درونی خود در طی زمان به هویتی مشترک دست می‌یابند. نویسندگان معتقدند با این ترکیب نظری می‌توان شکل‌گیری، تداوم، و زوال نهادهای امنیتی را به گونه‌ای مناسب توضیح داد.

منابع:

- تریف، تری؛ کرافت، استوارت؛ جیمز، لوسی و مورگان، پاتریک (۱۳۸۳)، *مطالعات امنیتی نوین*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جکسون، رابرت اچ. (۱۳۸۳)، «تکامل جامعه بین‌المللی» در جان بلیس و استیو اسمیت *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*. ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران. دو جلد. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، جلد اول: ۱۲۴-۹۳.
- دوثرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۶)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. دو جلد. چاپ دوم. تهران: قومس، جلد دوم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: سمت.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۴)، «فرهنگ: بخش فراموش شده یا عنصر ذاتی نظریه روابط بین‌الملل» *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱۹(۲): ۳۰۳-۲۹۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳ الف)، «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ۶۳: ۲۰۱-۱۶۹.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳ ب)، «سازه‌انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، ۶۵: ۴۳-۱۱۳.

Barnett, Michael and Duvall, Raymond (2005) "Power in International Politics". *International Organization* 59(4): 39-75.

Bull, Hedley (1977) *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. London: Macmillan.

Buzan, Barry (1997) "Rethinking Security after the Cold War". *Cooperation and Conflict* 32(1): 5-28.

Buzan, Barry (2002) "The Primary Institutions of International Society". *Paper presented at BISA Annual Conference*. London: School of Economics (December 16-18). Available at:

<<http://www.leeds.ac.uk/polis/englishschool/buzan02b.doc>> (Last Access: 28/12/2008).

Buzan, Barry; Waeber, Ole and Wilde, Jaap de (1998) *Security: A New Framework for Analysis*. London: Rienner.

Czaputowicz, Jacek (2003) "The English School of International Relations and its Approach to European Integration". *Studies and Analyses* 2(2): 3-55.

Desch, Michael C. (1998) "Culture Clash: Assessing the Importance of Ideas in Security Studies". *International Security* 23(1): 141-70.

Duffield, John (2007) "What Are International Institutions". *International Studies Review* 9(1): 1-22.

Finnemore, Martha (2005) "Fight about Rules: The Role of Efficacy and Power in Changing Multilateralism". *Review of International Studies* 31(Supplement S1): 187-206.

Haas, Peter M. and Haas, Ernst B. (2002) "Pragmatic Constructivism and Study of International Institutions". *International Studies* 31(3): 573-601.

Hasenclever, Andreas; Mayer, Peter and Rittberger, Volker (1996) "Interest, Power, Knowledge: The Study of International Regimes". *Mershon International Studies* 40(2): 177-228.

Holsti, Kalvi J. (2002) "The Institutions of International Politics: Continuity, Change, and Transformation". *Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association*. New Orleans (March 23-27). Available at: <<http://www.leeds.ac.uk/polis/englishschool/holsti02.doc>> (Last Access: 28/12/2008).

Hopf, Ted (1998) "The Promise of Constructivism in International Relations Theory". *International Security* 23(1): 171-200.

Hurrell, Andrew (2006) "Hegemony, Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?". *International Affairs* 82(1): 1-19.

Hurrell, Andrew (2002) "Norms and Ethics in International Relations", In Walter Carlsnaes; Thomas Risse and Beth A. Simmons, eds. *Handbook of International Relations*. London: Sage, 137-57.

Jervis, Robert (1998) "Realism in the Study of World Politics". *International Organization* 52(4): 271-91.

Johnston, Alastair Iain (1995) "Thinking about Strategic Culture". *International Security* 19(4): 32-64.

Keohane, Robert O. (1984) *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political economy*. Princeton: Princeton University Press.

Keohane, Robert O. (1989) *International Institutions and State Power: Essay in International Relations Theory*. Boulder, CO: Westview.

Krause, Keith and Williams, Michael C. (1996) "Broadening Agenda of Security Studies: Politics and Methods". *Mershon International Studies Review* 40(2): 229-54.

Kundsen, Olva F. (2001) "Post-Copenhagen Security Studies: De-securitizing Securitization". *Security Dialogue* 32(3): 355-68.

Lake, David A. (2001) "Beyond Anarchy: The Importance of Security Institutions". *International Security* 26(1): 129-60.

Lantis, Jeffery S. (2002) "Strategic Culture and National Security Policy". *International Studies Review* 4(3): 87-113.

- March, James G. and Olsen, John p. (1998) "The institutional Dynamics of International Political Order". *International Organization* 52(4): 943-69.
- Mastanduno, Michael (1997) "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War". *International Security* 21(4): 49-88.
- Neuman, Iver B. (1996) "Self and Other in International Relations", *European Journal of International Relations* (2)2: 139-74.
- Neuman, Iver B. (2003) "The English School on Diplomacy: Scholarly Promise Unfulfilled". *International Relations* 17(3): 341-69.
- Reus-Smit, Christian (1997) "The Constitutional Structure of International Society and Nature of Fundamental Institutions". *International Organization* 51(4): 555-89.
- Ruggie, John G. (1998) *Constructing the World Politics*. London: Routledge.
- Schmitt, Carl (1996) *The Concept of the Political*. Chicago: Chicago University Press.
- Schweller, Randall L. (1994) "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist Back In". *International Security* 19(1): 72-107.
- Schweller, Randall L. and Priess, David (1997) "A Table of Two Realisms: Expanding the Institutions Debate". *Mershon International Studies Review* 41(1): 1-32.
- Taliaferro, Jeffrey W. (2000/01) "Security Seeking under Anarchy, Defensive Realism Revisited". *International Security* 25(3): 128-61.
- Vasques, John A. (1997) "The Realist Paradigm and Degenerative versus Progressive Research Programs: An Appraisal of Neo traditional Research on Waltz Balancing Proposition". *The American Political Science Review* 91(4): 899-912.
- Waever, Ole (2000) "The EU as a Security Actor: Reflections from a Pessimistic Constructivist on Post-sovereign Security Order". In Mortten Kelstrup and Michael C. Williams, eds. *International Relations Theory and Politics of European Integration: Power, Security and Community*. London: Routledge, 250-94.
- Waltz, Kenneth. W. (1959) *Man, the State, and War*. New York: Columbia University Press.
- Wendt, Alexander (1992) "Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics". *International Organization* 49(2): 391-425.
- Wendt, Alexander (2001) "Driving with the Rearview Mirror: On the Rational Science Institutional Design". *International Organization* 55(4): 1019-49.
- Williams, Michael C. (2003) "Words, Images and Enemies:

Securitization and International Politics". *International Studies Quarterly* 47(4): 511-31.

Zehfuss, Maja (2002) *Constructivism in International Relations: The Politics of Reality*. Cambridge: Cambridge University Press.